

نهضت ملی شدن نفت

و اسراری از زمامداری دکتر مصدق

نهضت ملی شدن نفت ایران و حکومت دکتر مصدق از مهمترین وقایع دوران سلطنت محمدرضا پهلوی است که پیامدهای آن، بخصوص نقشی که آمریکائیا چه در دوران زمامداری مصدق و چه توطئه سرنگونی حکومت او ایفا کردند، در سیر حوادث باقیمانده دوران سلطنت محمدرضا شاه تا انقلاب اسلامی و سرنگونی رژیم سلطنتی مستقیماً اثر گذاشته و به همین جهت بیش از رویدادهای دیگر این دوران باید مورد توجه قرار بگیرد.

پیشنهاد ملی شدن نفت نخستین بار روز ۲۶ آذرماه سال ۱۳۲۹، هنگام گزارش کمیسیون نفت مجلس شورای ملی درباره دلایل رد قرارداد الحاقی نفت، از طرف دکتر مصدق عنوان شد و طرحی نیز به امضای دکتر مصدق و دو نفر دیگر از نمایندگان مجلس در این مورد تقدیم مجلس گردید، که چون امضای کافی نداشت در دستور قرار نگرفت. باوجود مسکوت ماندن این پیشنهاد در مجلس، موضوع ملی شدن نفت در چند هفته آخر عمر حکومت رزم آرا بطور جدی در مطبوعات و محافل سیاسی مورد بحث قرار گرفت و افکار عمومی طوری آماده پذیرش این فکر بود که کمیسیون نفت مجلس فردای قتل رزم آرا، به اتفاق آراء اصل ملی شدن نفت را تصویب کرد و طرح ملی شدن نفت تا پایان سال ۱۳۲۹ از تصویب هر دو مجلس شورای ملی و سنا گذشت.

لازم به یادآوری است که هنگام تصویب اصل ملی شدن نفت در مجلسین ایران، حکومت انگلستان در دست حزب کارگر بود، که خود بسیاری از صنایع مادر را در

انگلستان ملی اعلام کرده و از اختیار شرکت‌های خصوصی خارج نموده بود. با وجود این دولت کارگری انگلیس از بدو تصویب اصل ملی شدن نفت در مجلسین ایران بنای مخالفت با آن را گذاشت و این تصمیم را «غیرقانونی» و باطل اعلام نمود. شرکت نفت انگلیس و ایران، برای جلب موافقت دولت جدید ایران با امضای یک قرارداد جدید، پیشنهاد مربوط به تنصیف درآمد، یا اصل پنجاه- پنجاه را که در اواخر حکومت رزم‌آرا مطرح شده بود علنی ساخت و در تاریخ ۲۵ آوریل سال ۱۹۵۱ (پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰) پیشنهاد تازه‌ای تحت سه ماده به دولت علاء تسلیم کرد که متضمن اصل تنصیف درآمد و واگذاری قسمتی از اختیارات و وظایف شرکت به ایرانیها و عضویت مدیران ایرانی در هیئت مدیره شرکت نفت بود. این پیشنهاد که با وجود قبول امتیازات جدیدی برای ایران، مغایر اصل ملی شدن نفت بود مورد توجه قرار نگرفت و با پافشاری دکتر مصدق کمیسیون نفت فردای همان روز (ششم اردیبهشت ۱۳۳۰) طرح قانونی ملی شدن نفت را به اتفاق آراء تصویب کرد. به موجب ماده اول این طرح ۹ ماده‌ای هیئت مختلطی مرکب از نمایندگان دو مجلس و وزیر دارائی برای نظارت بر اجرای قانون تشکیل شد و به موجب ماده دوم دولت مکلف شد با نظارت هیئت مختلط از شرکت (سابق) نفت انگلیس و ایران «خلع ید» کند. ماده سوم طرح دولت را مکلف می‌ساخت به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین دعاوی حقه شرکت رسیدگی و نتیجه را به مجلسین گزارش دهد و ماده چهارم تصریح می‌نمود که «چون از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که ملی شدن نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است، کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است، دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کند و نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت عامله در امور بهره‌برداری دقیقاً نظارت نماید». در ماده هفتم طرح نیز چگونگی فروش محصولات نفتی ایران به این نحو پیش‌بینی شده بود که «کلیه خریداران محصولات معادن انتزاعی از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده‌اند، می‌توانند از این به بعد به نرخ عادلانه بین‌المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت».

فردای روز تصویب طرح ملی شدن نفت که متضمن خلع ید از شرکت نفت

انگلیس و ایران بود، سفیر انگلیس طی نامه‌ای به عنوان نخست‌وزیر به این تصمیم اعتراض کرد و اعلام داشت که ایران طبق تعهدات خود در قرارداد ۱۹۳۳ حق ملی کردن نفت را ندارد. سفیر انگلیس همچنین در یک جلسهٔ مصاحبهٔ مطبوعاتی در تهران، با لحنی تهدیدآمیز مجلسین ایران را از تصویب طرح مربوط به چگونگی اجرای قانون ملی شدن نفت بر حذر داشت و از نخست‌وزیر (حسین علاء) خواست که نمایندگان مجلس را از «عواقب وخیم» تصویب این طرح آگاه سازد. از سوی دیگر سفیر انگلیس، شاه را برای برکناری علاء از نخست‌وزیری و انتخاب سید ضیاءالدین طباطبائی برای مقام نخست‌وزیری تحت فشار قرار داد، زیرا انگلیسیها در مدت یکماه و نیم نخست‌وزیری علاء متوجه شده بودند که او مرد میدان مبارزه با دکتر مصدق و موجی که برخاسته نیست و به نظر آنها، تنها شخصیتی که در آن شرایط می‌توانست در برابر این موج ایستادگی کند سید ضیاءالدین بود.

حسین علاء روز جمعه هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ به درخواست شاه، که خود از طرف انگلیسیها تحت فشار قرار گرفته بود، از مقام نخست‌وزیری استعفا داد و سید ضیاءالدین طباطبائی صبح روز شنبه هشتم اردیبهشت ماه، برای مذاکره دربارهٔ تشکیل دولت آینده به کاخ سلطنتی احضار شد. در همان روز نمایندگان مجلس شورای ملی هم برای اخذ رأی دربارهٔ نخست‌وزیر آینده به مجلس فراخوانده شده بودند، زیرا در آن موقع رسم بر این بود که قبل از صدور فرمان نخست‌وزیری، نظر مشورتی مجلس در این مورد خواسته می‌شد و اکثریت نمایندگان به هر کس ابراز تمایل می‌نمودند فرمان نخست‌وزیری بنام وی صادر می‌گردید. در این مرحله حساس و بحرانی شاه نقش مرموز و زیرکانه‌ای بازی کرد و با معطل کردن سید ضیاءالدین در کاخ سلطنتی، بوسیلهٔ عوامل خود در مجلس موجبات اخذ رأی تمایل برای نخست‌وزیری دکتر مصدق را فراهم ساخت و انگلیسیها را در مقابل عمل انجام‌شده‌ای قرار داد. اما قبل از اینکه به دلایل این اقدام شاه، و رازی که شاید برای نخستین بار از آن پرده برداشته می‌شود، اشاره کنم، بی‌مناسبت نیست چگونگی انتخاب شدن دکتر مصدق را به مقام نخست‌وزیری از زبان خود او بشنویم:

...سه‌شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ که روز جلسهٔ مجلس نبود به مجلس شورای ملی احضار شدم. اکثریت نمایندگان هم آمده بودند و می‌خواستند در جلسهٔ خصوصی به شور و مشورت پردازند و تمایل خود را برای تعیین نخست‌وزیر به عرض

شاهنشاه برسانند. از اینکه گفته می‌شد آقای حسین علاء استعفا داده است تعجب کردم. چونکه روز ششم اردیبهشت شب که به خانه من آمده بودند و می‌خواستند در یک موضوعی با من مشورت کنند هیچ از این بابت صحبتی نکردند و چون قبل از این ملاقات من در کمیسیون نفت مجلس شورای ملی بودم که طرح ۹ ماده‌ای جمعی از نمایندگان برای ملی شدن صنعت نفت از تصویب کمیسیون گذشت نخست‌وزیر را از جریان مطلع کردم و تقاضا نمودم که روز یکشنبه نهم اردیبهشت در جلسه رسمی مجلس حضور یابند و موافقت دولت را در خصوص طرح مزبور اعلام نمایند و بعد در همان جلسه راجع به موضوعی که می‌خواستند مشورت کنند وارد مذاکره شدیم که مورد موافقت قرار گرفت و از خانه من رفتند.

علت استعفای نخست‌وزیر را که از بعضی نمایندگان سؤال کردم، یکی از دوستان گفت حضرات، که مقصود انگلیسیها بود، چنین تصور کرده‌اند که از این نخست‌وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می‌خواهند آقای سید ضیاءالدین طباطبائی را که هماکنون به حضور شاهنشاه آمده و به انتظار رأی تمایل آنجا نشسته است وارد کار کنند. جلسه تشکیل شد، به مشورت پرداختند و چون اکثریت نمایندگان اینطور تصور می‌نمودند تصدی آقای سید ضیاءالدین سبب خواهد شد که همان بگیر و ببند کودتای سال ۱۲۹۹ تجدید شود نه جرأت می‌کردند از شخص دیگری برای تصدی این مقام اسم ببرند نه مقتضیات روز اجازه می‌داد به کاندیدای سیاست بیگانه رأی بدهند، که چون صحبت در گرفت و مذاکرات بطول انجامید برای تسریع در کار و خاتمه دادن به مذاکرات یکی از نمایندگان که چندروز قبل از کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر به خانه من آمده بود و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و هیچ تصور نمی‌کرد برای قبول کار حاضر شوم اسمی از من برد که بلائامل موافقت کردم و این پیش‌آمد سبب شد که نمایندگان از محظور درآیند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند.

موافقت من هم روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چنانچه آقای سید ضیاءالدین نخست‌وزیر می‌شد دیگر مجلسی نمی‌گذاشت تا من بتوانم موضوع را تعقیب کنم. مرا هم با یک عده توقیف یا تبعید می‌کرد. بطور خلاصه مملکت را قرق می‌نمود تا از هیچ کجا و هیچکس صدائی بلند نشود و او کار خود را به اتمام رساند. چنانچه شخص دیگری هم متصدی این مقام می‌شد باز من نمی‌توانستم صنعت نفت را حل کنم. مگر من در مجلس چهاردهم نماینده اول طهران نبودم و نطقی تهیه نکرده بودم تا هر وقت

وضعیت اجازه می‌داد آن را در جلسه علنی مجلس بخوانم و از مضرات قرارداد رضاشاهی جامعه را مطلع و مستحضر سازم که وضعیت مجلس اجازه نداد کوچکترین سخنی در این باب بگویم، چونکه وکلای آن دوره غیر از چند نفر همه روی تمایل سیاست خارجی وارد مجلس شده بودند و حاضر نمی‌شدند کسی راجع به این قرارداد حرفی بزند و اظهاری بنماید. «کافتارادزه» که از طرف دولت شوروی به طهران آمد و نمایندگان اکثریت درخور آن نبودند که به خواسته‌های او اعتراض کنند، یکی از همان نمایندگان از من که در اقلیت بودم تقاضا نمود در این باب اظهار عقیده کنم. این بود که از موقع استفاده کردم و قبلاً از مضرات قرارداد سخن به‌میان آوردم و آنرا با ادله و اعداد ثابت کردم که مجلس باکمال اکراه تحمل نمود. سپس روی همان دلایل با دادن امتیاز به هر دولتی مخالفت کردم. چنانچه کافتارادزه به گرفتن این امتیاز موفق شده بود ملت ایران نمی‌توانست هیچوقت برای الغاء این امتیاز که در شمال و جنوب داده شده بود کوچکترین قدمی بردارد و در دو جبهه و با دو سیاست مبارزه نماید. اثبات مضرات این امتیاز طوری در جامعه اثر نمود که زمینه برای ملی شدن صنعت نفت مهیا گردید و این کار در مجلس شانزدهم صورت گرفت و علت تأثیر من هم در این مقام این بود که از هیچکس و هیچ مقامی قبول کار نکردم و با گفتن یک «موافقم» و تبریک نمایندگان نخست‌وزیر شدم.

نظر به اینکه اتخاذ رأی بدین طریق برخلاف سابقه بود طبق پیشنهاد خود من جلسه رسمی مجلس بدون تماشاجی تشکیل گردید و نمایندگان رأی خود را با ورقه و بطور مخفی دادند و باینکه متجاوز از بیست نفر از آنان که کف زده بودند از دادن رأی به من امتناع کرده و ورقه سفید دادند، باز من اکثریت داشتم و اعلیحضرت شاهنشاه هم طبق نظریات خود من از صدور فرمان خودداری فرمودند تا قانون ملی شدن نفت از تصویب مجلس گذشت و چنانچه قبل از تصویب قانون فرمان صادر شده بود و دولت تشکیل می‌گردید، آندسته از نمایندگان مخالف آنقدر از عدم صلاحیت بعضی از وزراء حرف می‌زدند تا من مأیوس بشوم و کنار بروم و در صورت مقاومت باز روی طرح نمایندگان راجع به ملی شدن نفت آنقدر صحبت می‌کردند و مخالفت می‌نمودند که موضوع بکلی منتهی شود و از درج کلام ساقط گردد...»^{۲۵}

۲۵- خاطرات و ناللمات مصدق، بقلم دکتر محمد مصدق، انتشارات علمی، چاپ اول -

با کمی دقت در این نوشته دکتر مصدق چند نکته مهم روشن می‌شود:

۱- شاه چند روز قبل از کشته شدن رزم آرا به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری داده و این پیشنهاد علاوه بر اینکه تمایل او را به نخست‌وزیری دکتر مصدق نشان می‌دهد، از تصمیم شاه به برکناری رزم آرا، یا از میان برداشتن او حکایت می‌کند.

۲- کسی که از طرف شاه به دکتر مصدق پیشنهاد نخست‌وزیری کرده همان کسی بوده است که در مجلس او را برای احراز مقام نخست‌وزیری پیشنهاد نمود. اعتراف به این مطلب از طرف دکتر مصدق مبین این واقعیت است که جمال امامی بطور تصادفی و یا به تصور اینکه دکتر مصدق از قبول مقام نخست‌وزیری خودداری خواهد نمود این پیشنهاد را عنوان نکرده و با تمهید مقدمات قبلی و در اجرای نظر شاه این پیشنهاد را مطرح نموده است.

۳- دکتر مصدق با اطمینان از تمایل شاه به نخست‌وزیری او، تقاضای تشکیل جلسه رسمی و اخذ رأی مخفی برای نخست‌وزیری خود را نموده و اکثریت نمایندگان که مطیع دربار بوده‌اند به نخست‌وزیری او رأی داده‌اند. اگر شاه موافق نخست‌وزیری دکتر مصدق نبود و تمایل او برای دادن رأی به نفع مصدق به آنان ابلاغ نشده بود رأی تمایل قریب به هشتاد درصد نمایندگان به زمامداری وی در آن شرایط محال به نظر می‌رسید.

حال ممکن است این سؤال مطرح شود که چرا شاه با دکتر مصدق بعدها در فرصت‌های مناسبی که در اختیار داشتند این موضوع را افشا نکردند و یا جمال امامی که در این میان نقش مهمی ایفا کرد هرگز درباره انگیزه واقعی پیشنهاد مصدق برای مقام نخست‌وزیری سخنی نگفت. پاسخ این سؤال به نظر نویسنده اینست که اولاً شاه که در تمام مدت سلطنت خود از دشمنی انگلیسیها با خود هراسان بود، هرگز نمی‌خواست بر نقش خود در روی کار آوردن مصدق و مشکلاتی که او برای انگلستان بوجود آورد اعتراف کند، و بالعکس با حملات و انتقادات شدیدی که بعد از برکناری مصدق از او به عمل آورد می‌کوشید این نقطه ضعف خود را از نظر انگلیسیها پنهان نماید. ثانیاً خود مصدق، که کمی بعد از تصدی مقام نخست‌وزیری با شاه درافتاد، هرگز نمی‌خواست نخست‌وزیری خود را مدیون شاه بداند و به ناسپاسی نسبت به او متهم شود. و اما در مورد جمال امامی، باید گفت که او هم به خواست شاه هرگز پرده از این

راز نگشود و بیاس رازداری خود به مقام سفارت رسید. اما باید افزود که اگر این راز از ملت ایران پنهان ماند، از انگلیسیها پنهان نبود و برگ منفی دیگری بر پرونده شاه در وزارت خارجه انگلیس و سازمانهای اطلاعاتی آن کشور افزود.

و اما اینکه چرا شاه با نخست‌وزیری سید ضیاءالدین در آن شرایط مخالف بود و مصدق را بر او ترجیح داد، پاسخ این سؤال روشن است: شاه، با واهمه‌ایکه از انگلیسیها داشت، سید ضیاءالدین را که از پشتیبانی قاطع و جدی انگلیسیها برخوردار بود، خطری بزرگتر و جدی‌تر از مصدق برای خود می‌دانست و از آن بیم داشت که سید پس از بدست گرفتن حکومت، همانطور که دکتر مصدق هم به آن اشاره کرده است، مجلس را بسته و مخالفان را به زندان افکنده و قدرت را قبضه کند و سرانجام انتقام پدرش را از او بگیرد. شاه تا زمانیکه سید ضیاءالدین حیات داشت از او حساب می‌برد و در ملاقات‌های هفتگی که با وی داشت به توصیه‌ها و سفارشات او توجه نشان می‌داد، تا اینکه پس از مرگ سید به خود جرأت انتقاد از او را داد و از آن جمله در مجموعه مصاحبه‌های خود با یک روزنامه‌نگار هندی، که قبلاً به آن اشاره شد، سید ضیاءالدین را از مهره‌های سیاست انگلیس در ایران معرفی کرد.^{۲۶}

شاه، با بیم و نفرتی که از انگلیسیها داشت، در آغاز حکومت مصدق، شاید هم صادقانه، از او حمایت می‌نمود و تصور می‌کرد که بدست او می‌تواند ریشه نفوذ انگلیسیها را در ایران بخشکاند و یا حداقل موقعیت آنها را طوری تضعیف نماید که دیگر خطری برای سلطنت او بوجود نیآورند. البته مصدق تا زمانی از حمایت شاه برخوردار بود که برای خود او خطری به‌شمار نمی‌آمد، و این دوران بیش از یکسال بطول نینجامید. خود شاه درباره روابط خود با مصدق در اوائل زمامداریش می‌نویسد «هنگامی که من مصدق را به نخست‌وزیری منصوب نمودم کسی نبود که بتواند در برابر وی ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید. اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرا رسیده بود زیرا بیش از حد تصور خودش در نیل به آرزوها و رؤیای امیدبخش خود و دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلو خویش داشت و می‌توانست از این فرصت به حد کفایت استفاده کند و از حمایت و پشتیبانی من، با آنکه

چنین حمایتی برای من ملال‌انگیز بود، برخوردار باشد.»^{۲۷}
 شاه سپس دلایل «ملال‌انگیز» بودن حمایت خود را از مصدق شرح داده و «افکار لجوجانه» و اقدامات «ناشیانه» و خودسرانه مصدق را دلیل بروز اختلاف بین خود و مصدق می‌داند. با وجود این شاه تأکید می‌کند که دکتر مصدق در جریان خلع ید از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران و رویارویی با انگلیسیها در مجامع بین‌المللی از حمایت کامل او برخوردار بوده و پس از اشاره به این مطلب که هنگامی که دکتر مصدق برای اقامه دعوی ایران در شورای امنیت به نیویورک رفته بود تلگراف تشویق‌آمیزی برای او مخابره کرده، عین پاسخ دکتر مصدق را به تلگراف خود به شرح زیر نقل می‌نماید:

از نیویورک - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - تهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده‌ام و عرض می‌کنم که هر موفقیتی در هر جا و در هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که هموقت دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند. بطوریکه بوسیله جناب آقای وزیر دربار به عرض مبارک رسید روز دوشنبه را به فیلادلفیا و صبح سه‌شنبه به واشنگتن می‌رود و جریان را در همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه می‌طلبید یکبار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید. دکتر مصدق.^{۲۸}

در جریان ملی شدن نفت، هم شاه و هم مصدق به پشتیبانی آمریکائیه امیدوار بودند. این باور را تا حد زیادی هنری گریدی^{۲۹} سفیر آمریکا در ایران در جریان مبارزات ملی شدن نفت و اوائل حکومت مصدق در ایران بوجود آورد. گریدی در اولین سال حکومت مصدق، تحت فشار انگلیسیها از ایران فراخوانده شد و با انتشار مقالاتی در

۲۷- مأموریت برای وطنم... شرکت سهامی کتابهای جیبی. چاپ سوم ۱۳۵۰ - صفحه

۲۸- مأموریت برای وطنم... صفحات ۱۱۹-۱۱۸.

مطبوعات آمریکا علناً از سیاست انگلیس در ایران انتقاد کرد. جرج مک گی ۳۰ معاون وقت وزارت خارجه آمریکا هم از منتقدین سیاست انگلیس در مقابله با مسئله نفت ایران بود و در مذاکرات خود با انگلیسیها تلاش زیادی برای قبولاندن اصل ملی شدن نفت به آنها به عمل آورد. انگلیسیها سرانجام اصل ملی شدن نفت را پذیرفتند ولی شرایطی که برای مصالحه پیشنهاد می کردند همچنان متضمن ادامه نظارت و مداخله آنها در اداره صنعت نفت ایران و تضمین امتیازات خاصی برای آنها، و همچنین دریافت غرامت سنگینی از ایران در ازاء تحویل تأسیسات نفتی به ایرانیان بود، که دولت ایران حاضر به قبول آن نبود.

شرح جزئیات مذاکرات مربوط به نفت در دوران حکومت مصدق و علت بی نتیجه ماندن این مذاکرات از موضوع این کتاب خارج است و فقط بطور خلاصه یادآوری می کنیم که پس از شکست دور اول مذاکرات در تهران، که با میانجیگری آمریکائیه صورت گرفت، دکتر مصدق از فرصت مسافرت به آمریکا برای حضور در جلسات شورای امنیت استفاده کرده به عنوان معالجه به واشنگتن رفت و قریب یکماه در این شهر رحل اقامت افکند تا مگر بتواند آمریکائیه را به مداخله جدی در این مسئله به نفع ایران راضی کند. با مروری بر خاطرات «دین آچسون»^{۳۱} وزیر خارجه وقت آمریکا و معاون او «مک گی» که در مدت اقامت دکتر مصدق در واشنگتن، از طرف دولت آمریکا با او مذاکره می کردند می توان دریافت که این مذاکرات به نتایجی رسیده بود و دولت کارگری انگلیس هم به یک توافق اصولی با مصدق نزدیک می شد، ولی اعلام نظر نهائی دولت انگلیس به نتایج انتخابات انگلستان، که در همان روزها در جریان بود موکول گردید، و پیروزی محافظه کاران و بازگشت چرچیل به قدرت در نتیجه این انتخابات، همه رشتهها را پنبه کرد.

بعد از بازگشت محافظه کاران به قدرت در اواخر اکتبر سال ۱۹۵۱، که بیشتر نتیجه شکست و تحقیر حکومت کارگری انگلیس در بحران ملی شدن نفت ایران بود، انگلستان از دو جهت حکومت مصدق را تحت فشار قرار داد: از یکطرف انگلیسیها دولت آمریکا را برای اتخاذ سیاست های سرسختانه تری در مورد ایران در فشار گذاشتند و

30- George McGhee

31- Dean Acheson

تعیین یک سفیر طرفدار انگلیس، بجای گریدی سفیر سابق آمریکا در ایران یکی از نتایج این سیاست بود. از طرف دیگر انگلیسیها به کمک عوامل داخلی خود در ایران، که بعضی از افراد نزدیک و محرم شاه هم در میان آنها بودند دست به تحریکات وسیع و پردامنه‌ای علیه مصدق زدند.^{۳۲} این تحریکات به تشنجات و حوادث خونینی در جریان انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی انجامید، بطوریکه دکتر مصدق ناچار شد این انتخابات را نیمه کاره متوقف نماید و مجلس هفدهم را فقط با حضور هفتاد نفر از نمایندگان تشکیل بدهد. در این میان نمایندگان بانک بین‌المللی هم برای ارائه پیشنهادات جدیدی برای حل مسئله نفت به ایران آمدند، ولی پیشنهادات آنان نیز نظریات ایران را تأمین نکرد و در نتیجه سال ۱۳۳۰ بدون اینکه قدمی در راه حل مسئله نفت برداشته شود پایان رسید و وخامت اوضاع اقتصادی کشور به علت قطع درآمد نفت و خودداری آمریکائیسها از پرداخت وام و کمک اقتصادی به ایران، بیش از پیش حکومت مصدق را تحت فشار قرار داد.

برای پی بردن به نقش شاه در این دوران، که به بروز نخستین اختلاف جدی بین او و دکتر مصدق و استعفای مصدق از مقام نخست‌وزیری انجامید، نخست به قسمتی از خاطرات خود شاه از این دوران اشاره می‌کنیم و سپس وقایعی را که بعد از استعفای دکتر مصدق از نخست‌وزیری روی داد مورد بررسی قرار می‌دهیم. شاه می‌نویسد:

... در اواخر سال ۱۳۳۰ بانک بین‌المللی عمران و توسعه به‌عنوان میانجی

دوستانه برای حل اختلافات موجود دامن همت به کمر زد. در وهله اول احتمال می‌رفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرایطی که بانک پیشنهاد می‌کرد موافق بود، ولی مشاورین وی به دلایلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید. در همین موقع دولت مصدق دستور داد تمام کنسولگریهای انگلیس در ایران بسته شود. پس از افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی مصدق که هنوز مورد محبوبیت بود مجدداً نامزد نخست‌وزیری گردید. وی در ابتدای تابستان ۱۳۳۱ اعلام نمود که تا اختیارات فوق‌العاده نگیرد قادر به انجام وظیفه نخواهد بود. چون از مخالفت

۳۲- در اسناد و مدارک و نوشته‌هایی که بعدها از قول دست‌اندرکاران حوادث دوران

حکومت مصدق منتشر شد برادران رشیدیان و شبکه‌ای بنام رمزی «بدامن» Bedamen که اسدالله علم و شاپور ریپورتر اعضای اصلی آن بوده‌اند به‌عنوان عوامل توطئه بر ضد مصدق معرفی شده‌اند.

مجلسی و مردم نسبت به سیاست خود پیماناک بود درخواست کرد که به وی اختیار داده شود که تا مدت شش ماه بدون مراجعه به مجلس کار کند و همچنین درخواست نمود که وزارت جنگ نیز به وی واگذار شود و امیدوار بود که بدینوسیله قدرتی را که قانون به عنوان فرمانده کل نیروهای ایران به من داده است خنثی کند.

از پذیرفتن تقاضاهای وی امتناع کردم زیرا قطع داشتم که اثر این اختیارات است که کمونیستها بیشتر در امور رخنه یابند و چنانکه وقایع آینده ثابت کرد نظر من صحیح بود. مصدق روز ۲۵ تیر از نخست‌وزیری استعفا کرد و من برخلاف نظر باطنی خود احمد قوام را که در گذشته شاغل مقام نخست‌وزیری بود بجای وی به نخست‌وزیری برگزیدم زیرا به‌زعم عده‌ای قادر بود در برابر دست چپی‌ها مقاومت نماید.

با روی کار آمدن قوام‌السلطنه حزب توده بلافاصله به طرفداران مصدق پیوستند و دست به تظاهر و آشوب زدند و نظم و قانون مختل گشت و دولت قوام در برابر عناصر اخلاک‌گر و افراطی ناتوان ماند. ضمناً نطقی که قوام در رادیو کرد و در آن مخالفت خود را با احساسات شدید عامه در مسئله ملی شدن نفت اظهار نمود اوضاع را وخیم‌تر ساخت. قوام به علت کبر سن بسیار ناتوان و بیمار شده و غالباً در جریان مذاکرات مهم سیاسی به خواب می‌رفت و هرچند حقیقتاً در حل مسائل به اعمال قدرت معتقد بود، ولی من وجداناً نمی‌توانستم اجازه اتخاذ چنین رویه‌ای را به شخص ناتوانی مانند او بدهم. ناچار پس از چهار روز نخست‌وزیری به صلاحدید من از نخست‌وزیری استعفا داد و این نکته واضح گردید که در آنروز کسی قادر به مقاومت در مقابل مصدق نیست. روز ۳۰ تیر به‌منظور جلوگیری از جنگ داخلی اجباراً شرایط مصدق را پذیرفته و ویرا مجدداً به نخست‌وزیری منصوب نمودم. در همین موقع دادگاه لاهه در قضیه شکایت انگلیس از ایران رأی به عدم صلاحیت خود داد. قاضی انگلیسی دادگاه به نفع ایران رأی داد ولی نماینده روسیه از دادن رأی امتناع ورزید و درحقیقت در هیچیک از جلسات دادگاه حضور نیافت.

رأی صادره از دادگاه بین‌المللی لاهه موجب مسرت و رضایت ایرانیان گردید، ولی رأی مزبور بنفسه هیچگونه مشکلی را حل نکرد و فقط مصدق آنرا به عنوان یکی دیگر از پیروزیهای منفی خود به حساب آورد و مردم از شادمانی به هیجان آمدند و مصدق راه خود را برای وصول به یک پیروزی منفی بزرگی دنبال نمود... ۳۳

بررسی این قسمت از نوشته شاه، که در دوران اقتدار و سلطنت او منتشر شده چند نکته را روشن می‌سازد: نخست اینکه شاه با همه کینه و عنادی که در زمان انتشار این مطالب نسبت به دکتر مصدق داشت، منکر محبوبیت و نفوذ عمیق او در جامعه ایران نشده و تأکید می‌نماید که در آنروزها کسی قادر به مقاومت در برابر مصدق نبوده است. در همین نوشته عدم تمایل باطنی او به انتصاب قوام‌السلطنه به مقام نخست‌وزیری بجای مصدق کاملاً روشن است و اطلاعات دیگری را که درباره تلاش وی برای تعیین جانشین دیگری برای دکتر مصدق منتشر شده تأیید می‌نماید.

حسین مکی در کتاب «وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱» که به شرح جزئیات حوادثی که به استعفای دکتر مصدق از مقام نخست‌وزیری و انتصاب قوام‌السلطنه به جانشینی وی انجامید اختصاص یافته، پس از نقل مکاتبات تند قوام‌السلطنه و شاه، که به استرداد لقب «جناب اشرف» از قوام‌السلطنه منجر گردید، می‌نویسد «با ملاحظه مکاتبات و اسنادی که به آن اشاره شد و حاکی از روابط تیره دربار و قوام می‌باشد، پرواضح است که از طرفی اگر فشار سیاست خارجی و از طرف دیگر ناراحتی دربار از حکومت دکتر مصدق نبود، شاید غیرممکن بود که شاه به حکومت قوام تن بدهد. ولی چون از چندی قبل آمریکا و انگلیس برای برکناری دکتر مصدق توافق کرده و با قوام هم مذاکره و سازش کرده بودند، و حتی مسئله نفت را چنان بین خود حل کرده بودند که پس از روی کار آمدن قوام فوراً صدور نفت به خارج جریان یابد... و بالاخره مجموع این سیاستها و قضایا موجب شد که پس از استعفای دکتر مصدق فوراً صحنه رأی تمایل غیرقانونی ساخته شود و بلافاصله هم فرمان نخست‌وزیری با لقب جناب اشرف که قبلاً گرفته شده بود برای قوام صادر گردد.»^{۲۴}

جریان وقایعی که در فاصله ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ رخ داد و به استعفای قوام‌السلطنه از مقام نخست‌وزیری و بازگشت دکتر مصدق به قدرت انجامید به اختصار از این قرار است:

* روز ۲۵ تیرماه دکتر مصدق پس از یک ملاقات طولانی با شاه، به علت اینکه شاه از پذیرفتن تقاضای او برای تصدی پست وزارت جنگ خودداری کرده بود از مقام

۲۴- وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - تألیف حسین مکی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ ۱۳۶۰.

نخست‌وزیری استعفا داد.

* روز ۲۶ تیرماه جلسه خصوصی مجلس شورای ملی با حضور ۴۲ نفر از نمایندگان برای اخذ رأی تمایل درباره نخست‌وزیر آینده تشکیل شد. چهل نفر از نمایندگان حاضر در جلسه به نخست‌وزیری قوام‌السلطنه رأی دادند.

* روز ۲۷ تیرماه فرمان نخست‌وزیری قوام‌السلطنه با عنوان «جناب اشرف» که قبلاً از او گرفته شده بود صادر گردید و بعد از ظهر همان روز قوام‌السلطنه طی اعلامیه شدیداللعنی، پس از متهم ساختن حکومت مصدق به «بی‌تدبیری» در مسئله نفت و وعده حل این مسئله «به نحوی که منافع مادی و معنوی ایران کاملاً تأمین شود» و حمله غیرمستقیم به آیت‌الله کاشانی به این مضمون که «به همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم. کسانی که به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده‌اند لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیمه قرن به اینطرف به‌هدر داده‌اند... و من درعین احترام به تعالیم مذهب اسلام دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرائی جلوگیری خواهم کرد» اعلامیه خود را با این جملات خاتمه داد: «ملت ایران! من به اتکاء حمایت شما و نمایندگان شما این مقام را قبول کرده‌ام و هدف نهائیم رفاه و سعادت شماست. سوگند یاد می‌کنم که شما را خوشبخت خواهم ساخت. بگذارید من با فراغ‌بال شروع به کار کنم. وای بحال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم زنند. اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبرو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده‌ام بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تاجائی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست به تشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبه‌کار را از هر طبقه بموجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون قرین تیره‌روزی سازم... به عموم اخطار می‌کنم که دوره عصیان سپری شده روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرارسیده است. کشتیان را سیاستی دگر آمد.»^{۳۵}

۳۵- حسن ارسنجانی که از محارم قوام‌السلطنه بود در یادداشت‌های خود پیرامون حکومت

چندروزه قوام‌السلطنه و وقایع ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تلویحاً مورخ‌الدوله سپهر را نویسنده اعلامیه شدیداللعن ←

* روز ۲۸ تیرماه آیت‌الله کاشانی در پاسخ اعلامیه قوام‌السلطنه، اعلامیه شدیداللحنی منتشر کرد و ضمن آن نوشت «سیاستی که قرون متمادی دولتهای مزدور را سرکار می‌آورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه جنایت خود می‌دانست برکنار و درصدد برآمد عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی او را صادر کرده است، برای سومین بار بر مسند خدمتگزاران واقعی بگمارد... من نمی‌خواهم که درباره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این سخنی گفته باشم، اما اعلامیه ایشان در نخستین روز این زمامداری به خوبی نشان می‌دهد که چگونه بیگانگان درصددند بوسیله ایشان تیشه بر ریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده و بار دیگر زنجیر اسارت را بر گردن ملت مسلمان بیندازند. توطئه تفکیک دین از سیاست که قرون متمادی سرلوحه برنامه انگلیسیها بوده و از همین راه ملت مسلمان را از دخالت در سرنوشت و امور دینی و دنیوی باز می‌داشته است امروز سرلوحه برنامه این مرد جاه طلب قرار گرفته است... من صریحاً می‌گویم که بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در راه بدست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران به هیچیک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که بدست مزدوران آزمایش شده استقلال آنها پایمال و نام باعظمت و پرافتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود بدست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی بشود...»

* روز ۲۹ تیرماه، درحالیکه تظاهرات و اعتصاب عمومی در تهران و شهرستانها علیه حکومت قوام‌السلطنه آغاز شده بود آیت‌الله کاشانی در یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی که باحضور خبرنگاران داخلی و خارجی تشکیل شد گفت: «احمد قوام که از حیث روح و جسم و اخلاق لایق زمامداری نیست به زور انگلیسیها برگزیده شده است... قوام علاوه بر پرونده‌هایی که در مجلس موجود است صلاحیت قانونی برای نخست‌وزیری ندارد... اگر یک ملتی او را نخواهد فرمان شاه یا رای تمایل مجلس اگر

→

قوام‌السلطنه معرفی کرده، ولی احمد سمعی که از محارم مورخ‌الدوله بوده است از قول وی این اتهام را تکذیب می‌نماید (کتاب ۳۷ سال - صفحات ۸۷-۸۶).

بالاتفاق هم باشد اثری ندارد...». آیت‌الله کاشانی در همین مصاحبه در تأیید اعلامیهٔ جنبه ملی دربارهٔ تعطیل و تظاهرات عمومی روز ۳۰ تیر گفت «تا خون در شاهرگ من و این ملت است زیر این بار نمی‌رویم که قوام بر ما ملت حکومت کند... فردا تهران و همهٔ ایران تعطیل عمومی است. اگر مقتضی باشد می‌گویم که پس فردا هم تهران و همهٔ ایران تعطیل کنند...»^{۳۶}

حسن ارسنجانی که از محارم قوام‌السلطنه بود و در جریان وقایع ۲۵ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ دائماً در کنار او بود در یادداشت‌های روز یکشنبه ۲۹ تیر ۱۳۳۱ خود می‌نویسد قوام‌السلطنه موافقت شاه را با انحلال مجلس گرفته و دستور توقیف آیت‌الله کاشانی را داده است. حسن ارسنجانی از قول قوام‌السلطنه می‌نویسد «... دستور دادم سید ابوالقاسم کاشانی را شهربانی توقیف کند. امروز او را توقیف خواهند کرد و شما خواهید دید چه تأثیری در اوضاع می‌کند. گفتم کاشانی و کیل مجلس است و مصونیت دارد، فکر نمی‌کنید عکس‌العمل داشته باشد؟ گفت مملکتی را به آتش کشیده‌اند و در پناه مصونیت ایستاده‌اند، من این حریم را می‌شکنم و آنها را تسلیم دادگاه می‌کنم تا معلوم شود آیا این اشخاص حق دارند مملکتی را به این روز بیندازند... حداکثر تا ظهر او را دستگیر خواهند کرد و تصمیم دارم هر یک از وکلا که به تحریکات خود ادامه دهند دستور توقیفشان را بدهم و تسلیم دادگاهشان کنم تا بفهمند که با استقلال مملکت نمی‌شود بازی کرد...» ارسنجانی اضافه می‌کند هنوز دستور قوام‌السلطنه اجرا نشده بود که شنیدیم رادیو لندن این خبر را پخش کرده است... «این خبر ما را دچار حیرت کرد. چه کسی دستور قوام‌السلطنه را افشا کرده است و چطور به رادیو لندن رسیده است؟... شک نیست مأمورین پلیس هم به کاشانی و هم به جاهای دیگر خبر داده بودند... عکس‌العمل به نتیجه نرسیدن دستور قوام‌السلطنه این شد که کاشانی و دیگران به تحریکات خود افزودند و اعلامیهٔ کاشانی خطاب به سربازان و افسران که آنها را دعوت به نافرمانی از فرماندهان خود می‌کرد منتشر شد...»

* روز ۳۰ تیرماه از صبح زود تظاهرات در تهران و سراسر کشور به مخالفت با حکومت قوام‌السلطنه و شعار بازگشت دکتر مصدق آغاز شد و تا ساعت ده صبح تمام خیابانهای مرکزی شهر از بازار تا بهارستان مملو از جمعیت بود. تیراندازی بطرف

جمعیت از ساعت ۷ صبح در خیابانهای اطراف بازار آغاز شد و تا ساعت دو بعدازظهر صدای شلیک تفنگ و مسلسل در تمام خیابانهای مرکزی شهر، بخصوص محوطه اطراف میدان بهارستان بگوش می‌رسید. شاه برادر خود شاهپور علیرضا را برای آگاهی از وضع شهر به خیابانها فرستاد. مردم که او را شناخته بودند به اتومبیل او حمله کردند و شاهپور علیرضا با سر و روی خون‌آلود نزد شاه بازگشته و گفت مملکت در آستانه انقلاب است. خبرهای رسیده از شهرستانها هم حاکی از این بود که تمام مملکت منقلب شده است و کنترل اوضاع در شهرهای بزرگ از دست نیروهای انتظامی خارج می‌شود. شاه سرانجام به این نتیجه رسید که به اعتراف خودش «کسی قادر به مقاومت در مقابل مصدق نیست». عصر همان روز شاه به قوام‌السلطنه تکلیف استعفا کرد و علاء وزیر دربار را به مجلس فرستاد تا ضمن اعلام خبر استعفای قوام‌السلطنه نظر مجلس را درباره نخست‌وزیر آینده جویا شود. از ۶۴ نفر نماینده حاضر در جلسه ۶۱ نفر به نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق اظهار تمایل کردند و شاه با قبول تمام شرایط مصدق، از جمله تفویض پست وزارت جنگ به وی مجدداً حکم نخست‌وزیری دکتر مصدق را صادر نمود.

روز اول مرداد ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق شرحی در پشت قرآن نوشته و برای شاه فرستاد تا نگرانی‌های وی را درباره قصد خود برای تغییر رژیم برطرف سازد. متن نوشته شده از طرف دکتر مصدق به این شرح بود: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم. همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمایم»^{۳۷}. دکتر مصدق همزمان با فرستادن این قرآن برای شاه دستور برچیده شدن دفاتر اختصاصی برادران و خواهران شاه و اخراج آنها را از ایران صادر نمود. دکتر مصدق همچنین نام وزارت جنگ را به وزارت دفاع ملی تغییر داد و در اولین حکم خود را در این مقام سپهبد مرتضی یزدان‌پناه را به ریاست ستاد ارتش تعیین کرد. این انتصاب برای اطمینان خاطر شاه بود، ولی هنگامی که مصدق از او خواست عده‌ای از امرای ارتش را بازنشسته کند یزدان‌پناه حاضر به صدور این احکام نشد و احکام بازنشستگی بیش از صد نفر از افسران ارتش بعد از کناره‌گیری سپهبد یزدان‌پناه صادر گردید.

۳۷- خاطرات و تالکات مصدق - بقلم دکتر محمد مصدق. انتشارات علمی. صفحه ۲۱۱.

طرح براندازی حکومت مصدق

و نقشی که آمریکاییها و انگلیسیها در آن بازی کردند

دوره دوم زمامداری دکتر مصدق با اعلام رأی داد گاه لاهه به نفع ایران آغاز شد و دکتر مصدق که با گرفتن اختیارات فوق العاده از مجلس از قدرت بیسابقه‌ای در مقام نخست‌وزیری برخوردار شده بود موضع سرسختانه‌تری در مسئله نفت در پیش گرفت. انتخاب آیت‌اله کاشانی به ریاست مجلس شورای ملی موقعیت مصدق را بیش از پیش استحکام بخشید و انگلیسیها با اتخاذ روش مسالمت آمیزتری در مسئله نفت در ضد رفع اختلافات خود با ایران برآمدند. در اوائل شهریورماه ۱۳۳۱ ترومن رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان با ارسال پیام مشترکی به عنوان دکتر مصدق پیشنهادات تازه‌ای برای حل مسئله نفت عنوان کردند، ولی این پیشنهادات هم بخاطر شرایطی که در مورد پرداخت غرامت از طرف ایران به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران تعیین شده بود از طرف ایران رد شد.

به موجب اسناد و مدارکی که بعدها انتشار یافت انگلیسیها پس از رد پیشنهاد مشترک چرچیل و ترومن از طرف مصدق، طرح براندازی حکومت مصدق را بطور جدی مورد مطالعه قرار دادند و فعالیت‌های مشکوک سفارت انگلیس در تهران برای اجرای این نقشه، از نظر دولت ایران که دقیقاً فعالیت‌ها و رفت و آمدهای اعضای سفارت را زیر نظر گرفته بود مخفی نماند. دکتر مصدق پس از دریافت گزارش‌های مربوط به تحریکات سفارت انگلیس، تصمیم به قطع روابط سیاسی با دولت انگلستان و بستن سفارت انگلیس در تهران گرفت و این تصمیم روز سیام مهرماه ۱۳۳۱ به موقع اجرا

در آمد. چند روز بعد از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا برگزار شد و با انتخاب ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا افق تازه‌ای در روابط ایران و آمریکا پدیدار گردید.

«باری روبین» محقق آمریکائی، که قبلاً به‌نوشته‌های او درباره مسائل ایران اشاره شد، درباره اقدامات پنهانی انگلیسیها برای سرنگونی حکومت مصدق، قبل و بعد از انتخابات آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا، می‌نویسد «انگلیسیها قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۱۹۵۲، که به پیروزی جمهوریخواهان و روی کار آمدن آیزنهاور انجامید، در تدارک یک کودتا علیه مصدق بودند. کرمیت روزولت که از مقامات برجسته سیا بود کمی قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به لندن دعوت شد و انگلیسیها طرحی را که بنام رمز «آجا کس» نامگذاری شده بود با وی در میان گذاشتند. کرمیت (کیم) روزولت این طرح را که برای ترتیب یک کودتا در ایران به منظور ساقط کردن حکومت مصدق تهیه شده بود با خود به واشنگتن برد و آنرا با «آلن دالس» که در آن موقع معاون سیا بود در میان گذاشت. انتخابات ریاست جمهوری تازه به انجام رسیده بود و آلن دالس ترجیح داد این طرح تا آغاز دوران ریاست جمهوری آیزنهاور مسکوت بماند... هندرسون سفیر آمریکا در ایران که قبل از انتخابات ریاست جمهوری به آمریکا رفته بود در اواخر سال ۱۹۵۲ به ایران بازگشت و مذاکرات تازه‌ای را با مصدق آغاز کرد تا شاید قبل از تغییر حکومت در آمریکا راه حلی برای مسئله نفت بیابد. این مذاکرات که تا آخرین روزهای حکومت ترومن بطول انجامید به نتیجه‌ای نرسید و گزارش سفیر آمریکا در باره بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات زمینه مساعدی برای تغییر سیاست آمریکا در ایران فراهم آورد. روز سوم فوریه سال ۱۹۵۳ (۱۴ بهمن ۱۳۳۱)، دو هفته پس از آغاز زمامداری آیزنهاور یک هیئت انگلیسی برای ملاقات و مذاکره با جان فوستر دالس وزیر خارجه جدید و برادر او آلن دالس که در حکومت تازه به ریاست سازمان سیا منصوب شده بود وارد واشنگتن شد. موضوع مذاکرات طرح سرنگونی مصدق بود و با مقدماتی که قبلاً فراهم شده بود برای اجرای این طرح هیچ مشکلی بین آمریکا و انگلیس وجود نداشت. پیشنهاد رهبری این عملیات از طرف آمریکا و تعیین کیم روزولت برای اجرای این طرح هم از طرف خود انگلیسیها عنوان شد و در آن موقع کسی پیش‌بینی نمی‌کرد که نقش آمریکا در این ماجرا چگونه بعدها علیه خود آمریکا مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت. گزارش‌های اطلاعاتی که

در این مذاکرات مطرح شد حاکی از این بود که اوضاع در ایران بروفق مراد است و اگر اقدامی از طرف شاه برای برکناری مصدق به عمل بیاید ارتش و اکثریت مردم از شاه پشتیبانی خواهند کرد. با وجود این قرار شد کیم روزولت قبلاً به ایران مسافرت کند و پیش از آغاز عملیات اوضاع را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد...»^{۳۸}

درباره وقایعی که به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت مصدق انجامید مطالب زیادی گفته و نوشته شده که نیازی به تکرار آنها در این کتاب نیست، ولی ترجمه بخشی از خاطرات آیزنهاور رئیس جمهوری وقت آمریکا را درباره سیر روابط ایران و آمریکا در ماههای آخر حکومت مصدق و مقدمات کودتای ۲۸ مرداد، که تا بحال در ایران منتشر نشده است، برای ثبت در تاریخ و مراجعه علاقمندان به تحقیق درباره این واقعه بی‌مناسبت نمی‌دانم. آیزنهاور در خاطرات خود تحت عنوان «سالهای من در کاخ سفید»، که متن فرانسه آن در اختیار نویسنده است، پس از شرح تاریخچه مختصری درباره صنعت نفت ایران و جریان ملی شدن نفت چنین می‌نویسد:

توجه شخصی من به مسئله نفت ایران، حتی قبل از شروع کار من در مقام ریاست جمهوری، جلب شده بود. هنگامی که رئیس دانشگاه کلمبیا بودم با شاه جوان ایران محمدرضا پهلوی آشنا شدم. در آن زمان، و بعد از ارتباطاتی که با شاه برقرار کردم، او را رهبر شایسته‌ای برای ملت خود یافتم. چندی بعد، در اوائل زانویه سال ۱۹۵۳، هنگامی که هنوز در محوطه دانشگاه زندگی می‌کردم تلگرافی از دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران دریافت داشتم. مصدق، که در آن موقع با فرامین دولتی (تصوینامه) بر کشور حکومت می‌کرد^{۳۹} در تلگراف سه صفحه‌ای خود به عنوان من، پس از تبریک انتخاب من به مقام ریاست جمهوری آمریکا، نوشته بود که می‌خواهد قبل از آغاز کار من در این مقام، و برای جلوگیری از تأثیرگذاری

۳۸- جنگ قدرتها در ایران - نویسنده باری روبین - مترجم محمود طلوعی... صفحات

۷۶-۷۸

۳۹- تأکید آیزنهاور بر این مطلب که مصدق با صدور فرامین دولتی و تصوینامه بر کشور حکومت می‌کرده، برای توجیه اقدامات بعدی آمریکائیا در تهیه مقدمات کودتا علیه مصدق و یادآوری این مطلب است که دکتر مصدق موازین دموکراسی را در حکومت خود مراعات نمی‌کرده است.

گزارش‌های نادرستی که ممکن است دربارهٔ اوضاع کشورش به من بدهند، مسائل جاری ایران را با من در میان بگذارد. دکتر مصدق در این تلگراف نوشته بود:

«من، از اینکه قبل از آغاز کار شما در مقام مهمی که برای آن برگزیده شده‌اید، مسائل کشورم را با شما در میان می‌گذارم، متأسفم. این اقدام من، هم بخاطر فوریت و اهمیت مسائل جاری کشورم و هم بخاطر اینست که بیم دارم اطلاعاتی دربارهٔ اوضاع ایران در اختیار شما بگذارند که واقعیت‌های مربوط به مسائل این کشور و نگرانی‌هایی را که برای آیندهٔ ایران وجود دارد بدرستی منعکس ننماید... من امیدوارم حکومتی که شما در رأس آن قرار می‌گیرید ماهیت و اهمیت مبارزهٔ حیاتی ملت ایران را بدرستی درک کند و این ملت را در راه رسیدن به آرزوی خود، که چیزی جز استقلال سیاسی و اقتصادی نیست، یاری نماید. نزدیک به دو سال است که ملت ایران، تنها بخاطر حرص و آز یک کمپانی، که در ادعاهای خود برای حفظ منافع نامشروعش در ایران، از حمایت دولت انگلستان برخوردار است، دچار فقر و فلاکت و مضایق بیشماری شده و از حقوق قانونی و طبیعی خود برای بهره‌برداری از منابع ثروت خویش محروم مانده است...»

در جواب دکتر مصدق، بیدرنگ تلگرافی مخابره کرده و به او اطمینان دادم که مسائل ایران را از موضع بیطرفانه‌ای دنبال خواهم کرد و تاکید نمودم که تاکنون هیچکس سعی نکرده است در این مورد مرا تحت تأثیر قرار بدهد. در همین تلگراف اظهار امیدواری کردم که روابط شخصی آیندهٔ ما فارغ از هرگونه شبهه و سوءظنی باشد و در پایان نوشتم که از دریافت نظریات او دربارهٔ مسائلی که با منافع مشترک دو کشور ارتباط دارد خوشحال خواهم شد.

در ژانویهٔ سال ۱۹۵۳ (دیماه ۱۳۳۱) پارلمان ایران اختیارات دیکتاتوری مصدق را به مدت یکسال دیگر تمدید نمود و متعاقب آن مصدق پادشاه قانونی کشور را علناً به همکاری و همدلی با تحریکات خارجی علیه دولت خود متهم ساخت. تحت فشار مصدق، شاه روز ۲۸ فوریه (نهم اسفند ۱۳۳۱) تصمیم به کناره‌گیری از مقام سلطنت گرفت و اعلام داشت که برای معالجه از کشور خارج خواهد شد. اعلام این تصمیم شاه اغتشاشات شدیدی بدنبال داشت: طرفداران شاه و هواداران مصدق در خیابانها به جان هم افتادند و سرانجام شاه از تصمیم خود به استعفا و خروج از کشور منصرف شد. این واقعه شکستی برای مصدق به‌شمار می‌آمد.

در این میان، سفیر آمریکا در ایران، لوی هندرسون پیشنهادهای تازه‌ای برای

حل مسئله نفت به دکتر مصدق ارائه کرد. به موجب این پیشنهاد یک کنفرسیوم از شرکت‌های نفتی جایگزین شرکت سابق نفت انگلیس و ایران می‌شد و نفت ایران را به بازارهای جهانی عرضه می‌نمود. مصدق با لحن اهانت آمیزی این پیشنهاد را رد کرد و آنرا «نوع جدیدی از غارت ثروت ملت ایران» نامید.

روز ۲۸ مه (هفتم خرداد ۱۳۳۲) نخست‌وزیر ایران در نامه شخصی تازه‌ای به من ضمن اشاره به نامه قبلی خود نوشت «در فاصله چند ماه که از ارسال آن نامه می‌گذرد، مردم ایران آزمایش‌های سختی را در پشت سر نهاده و در مبارزات سرسختانه با تحریکات شرکت سابق نفت و دولت انگلیس درگیر بوده‌اند. به عنوان مثال خریداران نفت ایران را تحت تعقیب قرار داده از دادگاهی به دادگاه دیگر کشانده‌اند و تمام امکانات و وسایل تبلیغاتی و سیاسی را برای ایجاد موانع غیرقانونی در راه فروش نفت ایران به کار گرفته‌اند. با اینکه دادگاه‌های ایتالیا و ژاپن اعلام کرده‌اند که خرید نفت ایران آزاد و بلا مانع است انگلیسها دست از اقدامات خلاف قانون خود برنداشته و همچنان از فروش نفت ایران جلوگیری به عمل می‌آورند.

«ما امیدوار بودیم که در زمان حکومت جنابعالی عنایت و توجه بیشتری به اوضاع ایران مبذول گردد، ولی بدبختانه چنین به نظر می‌رسد که تاکنون هیچگونه تغییری در رویه دولت آمریکا نسبت به ایران حاصل نشده است...»

«در نتیجه اقداماتی که از طرف شرکت سابق و دولت انگلیس به عمل آمده، ملت ایران با مشکلات اقتصادی و سیاسی عظیمی روبرو شده است. اگر این وضع ادامه یابد، نتایج وخیمی از نظر بین‌المللی بیار خواهد آورد و اگر کمک فوری و موثری به این کشور نشود، اقداماتی که فردا برای جبران احمال و سهل‌انگاری امروز به عمل آید خیلی دیر خواهد بود...»

مصدق سپس مستقیماً مرا مخاطب قرار داده و نوشته بود «ملت ایران امیدوار است که با کمک و همکاری دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران بوجود آمده برطرف شود. و اگر دولت آمریکا فعلاً قادر به رفع این موانع نیست می‌تواند با کمک مالی موثر و کافی ایران را در بهره‌برداری از منابع دیگر خود یاری نماید. این کشور منابع طبیعی دیگری غیر از نفت در اختیار دارد که بهره‌برداری از آنها مشکلات کنونی ایران را برطرف خواهد کرد، ولی این کار بدون کمک اقتصادی موثری امکان‌پذیر نیست... در خاتمه من از جنابعالی می‌خواهم که توجه و عنایت بیشتری به اوضاع خطرناک کنونی در ایران مبذول دارید و امیدوارم

که نکات مندرج در این پیام با اهمیتی که شایسته آن است مورد توجه جنابعالی فرار خواهد گرفت...»

باوجود این من از سرازیر کردن پول آمریکا، به کشوری که درحال غلیان بود، آنهم بخاطر بیرون آوردن مصدق از وضع دشواری که خود با رد هرگونه سازش با انگلیسیها بوجود آورده بود خودداری کردم و روز ۲۹ ژوئن (هشتم تیر ۱۳۳۲) به او پاسخ دادم «عدم موفقیت ایران و انگلستان در رسیدن به نوعی توافق، دست دولت آمریکا را در کمک به ایران بسته است. در ایالات متحده آمریکا، حتی در میان کسانیکه احساسات بسیار دوستانه‌ای نسبت به ایران و مردم ایران دارند، این احساس قوی وجود دارد که وقتی ایران می‌تواند با توافق معقولی در مورد غرامت، نفت خود را در مقیاس وسیعی در بازارهای جهانی به‌فروش برساند، افزایش کمک اقتصادی آمریکا به ایران تحمیل غیرعادلانه‌ای بر دوش مالیات‌دهندگان آمریکائی خواهد بود. همچنین بسیاری از شهروندان آمریکائی با خرید نفت ایران از طرف دولت آمریکا، بدون حصول توافقی برای حل مسئله نفت، بطور جدی به مخالفت برخوانند خاست.

«من کاملاً به این موضوع واقفم که این حق دولت ایران است که رأساً درباره سیاستهای داخلی و خارجی خود و آنچه مربوط به مصلحت مردم ایران است تصمیم بگیرد و منظور من از مطالبی که در این نامه عنوان شده ارائه طریقی به دولت ایران برای تشخیص منافع خود نیست. قصد من فقط توضیح این مطلب است که چرا دولت آمریکا در شرایط فعلی نه می‌تواند کمک اقتصادی بیشتری به ایران بکند و نه می‌تواند نفت ایران را خریداری نماید.»

...بعمران ایران با تصمیم مصدق به انحلال مجلس و انجام رفراندوم در روز دوم اوت شدت یافت. اطلاعاتی که متعاقب آن بدست ما رسید حاکی از این بود که مصدق پیش از پیش به کمونیستها نزدیک می‌شود و در انتظار دریافت بیست میلیون دلار کمک مالی از شوروی برای تأمین مخارج دو تا سه ماه آینده خود می‌باشد. حزب توده در اواخر ماه ژوئیه علناً پشتیبانی خود را از مصدق اعلام داشت. نتیجه رفراندوم ۹۹/۴ درصد آراء به نفع مصدق اعلام شد و سقوط ایران بسوی یک دیکتاتوری کمونیستی شتاب بیشتری یافت...»

آیزنهاور یادداشت‌های خود را درباره وقایع ایران بعد از تأکید اغراق‌آمیز درباره

خطر سقوط ایران به دامن کمونیسم، با شرح جریان کودتای ۲۸ مرداد، بدون اشاره مستقیم به نقش آمریکا در این کودتا ادامه می‌دهد و فقط در قسمتی از این یادداشت‌ها با ذکر این جمله که «من اوضاع ایران را در جلسات روزانه‌ای که با نمایندگان وزارت خارجه و وزارت دفاع و سیا داشتم دنبال می‌کردم و گزارش‌های مأموران محلی خودمان را که فعالانه با طرفداران شاه همکاری می‌کردند می‌خواندم» بطور غیر مستقیم به نقش آمریکا در این وقایع اعتراف می‌نماید. البته این موضوع پس از انتشار کتاب خاطرات آیزنهاور، از طرف خود کرمیت روزولت که مأمور اجرای طرح کودتای ۲۸ مرداد در ایران بود افشا شد و انگلیسیها هم متعاقباً به نقشی که در این ماجرا داشتند اعتراف نمودند.

در یک تحلیل دقیق‌تر درباره وقایعی که به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت مصدق انجامید، باید به وقایعی که از اواخر سال ۱۳۳۱ به جدائی آیت‌الله کاشانی و یاران قدیمی دیگر مصدق از وی منتهی شد اشاره کرد. دکتر بقائی قبل از همه زیان به انتقاد از مصدق گشود و بدنبال او حسین مکی، هنگام طرح تقاضای دکتر مصدق درباره تمدید اختیارات فوق‌العاده او به مدت یکسال، علناً مصدق را مورد حمله قرار داد و طی نطقی در مجلس گفت با این وضع از نمایندگی مجلس استعفا می‌دهد. روز بیست و هشتم دیماه ۱۳۳۱ هم آیت‌الله کاشانی طی نامه‌ای به مجلس متذکر شد که لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق برخلاف قانون اساسی است و نمایندگان باید از تصویب آن خودداری نمایند. بدنبال اعلام مخالفت آیت‌الله کاشانی با لایحه تمدید اختیارات مصدق تظاهراتی له و علیه او در تهران و شهرستانها صورت گرفت و سرانجام مجلس به تمدید اختیارات وی رأی مثبت داد.

یک هفته پس از تصویب لایحه اختیارات مصدق از طرف مجلس شاه تصمیم گرفت از ایران خارج شود و مداخله آیت‌الله کاشانی برای جلوگیری از مسافرت شاه به خارج بر شدت اختلافات او با مصدق افزود. درباره ماجرای مسافرت شاه به خارج از کشور در اسفند ماه سال ۱۳۳۱ و تظاهراتی که برای جلوگیری از این سفر در برابر کاخ سلطنتی برپا شد مطالب ضد و نقیضی نوشته شده و از آن جمله خود شاه می‌گوید «روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق به من توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم. برای

اینکه ویرا در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم. مصدق پیشنهاد کرد این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت که به فاطمی وزیر خارجه وقت دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسر و همراهانم را صادر کند. جالت توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم زیرا می دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من خواهند شد. از اینرو پیشنهاد کرد تا مرز کشور عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد اما این راز برملا گردید و تظاهرات وفاداری به شاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور به عمل آمد بقدری صمیمی و اقناع کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن عدول کردم»^{۱۰}

اما دکتر مصدق درباره این ماجرا روایت دیگری دارد و بدو به این موضوع اشاره می کند که بعد از جریان ۳۰ تیر «یک روز صبح آقای علاء وزیر دربار در ضمن ملاقات خود اظهار نمودند که اعلیحضرت می خواهند مسافرتی به خارج بفرمایند. عرض کردم علت این مسافرت چیست؟ گفتند که اعلیحضرت از بیکاری خسته شده اند. عرض کردم چه کاری در این مملکت ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند. دولت همیشه به وظیفه خود عمل کرده و کارهایی که باید از مجاری دربار بگذرد به عرض رسانیده است...». دکتر مصدق سپس به جریان مسافرت شاه در نهم اسفند ۱۳۳۱ اشاره کرده و بعد از بیان این مطلب که قصد مسافرت اعلیحضرت را وزیر دربار روز سه شنبه پنجم اسفند با وی در میان گذاشته اضافه می کند «صبح روز بعد اینجانب شرفیاب شدم که این شرفیابی چهار ساعت بطول انجامید. نظریات اعلیحضرت این بود که توقفشان در ایران موجب خواهد شد که عده ای به دربار رفت و آمد کنند و این رفت و آمد سبب شود که در جامعه سوء تفاهماتی حاصل گردد. بنابراین صلاح شخص خودشان و مملکت در این است مسافرتی که از دو ماه تجاوز نکند برای استراحت و معالجه طبی به خارج بفرمایند... مخصوصاً فرمودند که این مذاکرات باید باید بقدری

محرمانه باشد که احدی مطلع نشود و برای اینکه کاملاً در استتار بماند با طیاره مسافرت نخواهند کرد...»^{۴۲}

دکتر مصدق سپس می‌نویسد «باینکه اعلیحضرت تا کید بر استتار کامل موضوع مسافرت خود داشتند خیلی‌ها تا روز نهم اسفند که برای حرکت در نظر گرفته شده بود از آن مطلع شدند و از آن جمله صبح روز شنبه نهم اسفند «حضرت آیت‌الله بهبهانی بوسیله تلفن سؤال کردند آیا اعلیحضرت می‌خواهند به خارج مسافرتی بفرمایند. چاره‌ای نداشتم مگر اینکه بگویم شنیده‌ام. گفتند چرا مانع نمی‌شوید؟ جواب دادند دولت نمی‌تواند از تصمیم اعلیحضرت جلوگیری کند خودتان با دربار مذاکره بفرمائید»^{۴۳}.

دکتر مصدق از این مقدمات چنین نتیجه‌گیری می‌کند که قضیه مسافرت شاه به خارج از کشور توطئه‌ای علیه دولت و شخص او بوده و چون تظاهرات برای جلوگیری از مسافرت شاه به خارج موقعی ترتیب داده شده بود که او برای خدا حافظی نزد شاه رفته بود «قصدها این بود که در موقع خروج از کاخ کار مرا یکسره سازند ولی به هدف نرسیدند». تظاهرکنندگان که مصدق مدعی است در رأس آنها «چند افسر حاضر به خدمت و بازنشسته و چند چاقوکش معروف» قرار داشته‌اند بعد از آنکه مصدق موفق می‌شود از در شمالی کاخ به خانه‌اش مراجعت کند به خانه او حمله می‌کنند، ولی مصدق قبل از ورود آنها به داخل خانه از راه پشت‌بام به خانه مجاور و از آنجا به ستاد ارتش می‌رود.

بعد از این واقعه روابط تیره شاه و مصدق تیره‌تر شد و دیگر بین آندو ملاقاتی صورت نگرفت، ولی دکتر مصدق از این‌پس علاوه بر شاه و دشمنان خارجی خود می‌بایست با یاران و طرفداران پیشین خود نیز که از او جدا شده و در جبهه مخالف قرار گرفته بودند دست و پنجه نرم کند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۲ سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی ربوده شد و چند روز بعد جسد او را در تپه‌های لشگرک یافتند. سرلشگر زاهدی و دکتر بقائی از جمله متهمین توطئه قتل افشار طوس بودند. سرلشگر زاهدی با

۴۲- خاطرات و تألمات مصدق - بقلم دکتر محمد مصدق. انتشارات علمی. صفحات

۲۱۱-۲۱۳.

۴۳- خاطرات و تألمات مصدق... صفحه ۲۱۴.

موافقت آیت‌الله کاشانی که هنوز مقام ریاست مجلس شورای ملی را داشت در مجلس متحصن شد. وزیر دادگستری ضمن نامه‌ای به مجلس رسماً دکتر بقائی را متهم به معاونت در قتل رئیس شهربانی نمود و تقاضای سلب مصونیت او را کرد. دکتر مصدق از طرفداران خود در مجلس خواست از انتخاب مجدد آیت‌الله کاشانی به ریاست مجلس جلوگیری نمایند و در نتیجه دکتر عبدالله معظمی در جلسه روز دهم تیرماه ۱۳۳۲ مجلس با اکثریت ۴۱ رأی به ریاست مجلس برگزیده شد. در این جلسه ۳۱ نفر از نمایندگان به ریاست مجدد آیت‌الله کاشانی رأی دادند.

روز بیستم تیرماه یکی از نمایندگان مخالف (علی زهری) دولت مصدق را استیضاح کرد و دکتر مصدق که احساس می‌کرد اکثریت خود را در مجلس از دست داده است در صدد انحلال مجلس برآمد. نخست ۲۷ نفر نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی از نمایندگی استعفا دادند و سپس دکتر مصدق موضوع رفراندوم برای انحلال مجلس را عنوان کرد. علیرغم مخالفت شاه، مصدق رفراندوم انحلال مجلس هفدهم را برگزار نمود و روز بیستم مرداد با اعلام نتایج رفراندوم انحلال مجلس هفدهم را اعلام داشت.

درباره جریان وقایع مرداد ماه سال ۱۳۳۲ که به سقوط حکومت مصدق انجامید، مطالب زیادی بخصوصی در سالهای بعد از انقلاب منتشر شده، ولی تمام حقایق درباره این مقطع مهم و حساس تاریخ معاصر ایران روشن نشده و بعضی نکات هنوز در پرده ابهام باقی مانده است. قدر مسلم اینست که طرح براندازی حکومت مصدق در لندن و واشنگتن تهیه شد و کارگردان و مجری اصلی این طرح کرمیت روزولت عضو ارشد سازمان سیا بود که روز هفتم ژوئیه سال ۱۹۵۳ (۱۶ تیر ۱۳۳۲) با نام مستعار «جیمز لاکریج» از طریق مرز عراق وارد ایران شد^{۴۴} و در نیمه دوم تیرماه فعالانه مشغول تهیه مقدمات اجرای این طرح بود. بنابراین تصمیم دکتر مصدق به انحلال مجلس و برگزاری رفراندوم، که بهانه عزل او از مقام نخست‌وزیری و صدور فرمان نخست‌وزیری

۴۴- به نقل از گفتار جیمز بیل کارشناس معروف مسائل ایران - از کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، نویسندگان جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاوه بیات، نشر نو. صفحه ۴۵۹.

زاهدی قرار گرفت، عامل مؤثری در جریان وقایع بعدی نبود. یک نقطه ابهام دیگر در جریان وقایع مردادماه ۱۳۳۲ نقش واقعی شاه در کل این حوادث است. یکی از دقیق‌ترین و تازه‌ترین تحقیقاتی که درباره نقش آمریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفته و در سال ۱۹۸۷ از طرف دانشگاه ایالتی لویزیانا (آمریکا) انتشار یافته تا حدی این نقطه ابهام را روشن می‌کند. در این تحقیق که ترجمه فارسی آن هم منتشر شده آمده است که موضوع برکناری مصدق و تعیین زاهدی برای جانشینی وی نخستین بار در ملاقات روز ۳۰ مه (۹ خرداد ۱۳۳۲) هندرسون سفیر آمریکا با شاه از طرف سفیر آمریکا عنوان شد و شاه تمایلی به این کار نشان نداد. در اواخر ماه ژوئیه (اوائل مرداد ماه) نیز اقداماتی از طریق واسطه‌های مختلف، از جمله اشرف خواهر دوقلوی شاه برای جلب همکاری او با طرح براندازی مصدق به عمل آمد، ولی شاه همچنان مردد بود. سپس ژنرال نورمان شوارتسکف^۵ مستشار آمریکائی سابق ژاندارمری که از نزدیک با شاه آشنائی داشت برای قانع کردن او به همکاری در اجرای این طرح به تهران اعزام شد. شوارتسکف با شاه ملاقات کرد «ولی شاه هنوز حاضر به قبول همکاری با طرح سیا نبود. سپس شوارتسکف به روزولت توصیه کرد شخصاً با شاه ملاقات کند. رشیدیان‌ها ترتیب این تماس و دیدار را فراهم ساختند. سرانجام شاه پس از تأیید رسمی آمریکا و بریتانیا که از طریق یک پیام مخصوص رادیوئی اعلام شد، قبول کرد که از طرح کودتا پشتیبانی کند... با کسب همکاری شاه گروه روزولت آماده شروع عملیات گردید، فرمان عزل مصدق و انتصاب زاهدی تهیه و به امضای شاه رسید. شب ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، فرمان عزل مصدق را به او تسلیم کرد، ولی مصدق که قبلاً از چگونگی توطئه - احتمالاً بوسیله حزب توده - آگاه شده بود، فرمان را جعلی دانست و حکم بازداشت نصیری را صادر کرد. در این موقع نیروهای وفادار به مصدق در نقاط مختلف شهر مستقر شدند. نمایندگان مخالف و افسران مظنون به همکاری در توطئه زاهدی، و وزیر دربار بازداشت گردیدند. جستجوی وسیعی برای بازداشت زاهدی آغاز شد و مبلغ یکصد هزار ریال جایزه برای دستگیری او تعیین گردید. سرانجام تلاش آن بخش از نیروهای زرهی که قرار بود همزمان با ابلاغ فرمان عزل مصدق، تهران را اشغال کنند شکست خورد. شاه بی‌آنکه گروه روزولت را

از تصمیم خود آگاه سازد، هراسان کشور را ترک گفت. وی نخست به بغداد و سپس به رم گریخت...»^{۴۶}

حوادثی که بعد از شکست طرح اولیه براندازی حکومت مصدق تا روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز روی داد خالی از ابهام نیست؛ بعد از اعلام خیر «شکست توطئه کودتا» از طرف دولت و خروج شاه از ایران در روز ۲۵ مرداد تظاهرات پرمنازای در تهران و شهرستانها به طرفداری از حکومت مصدق آغاز شد که در آن توده‌ایها نقش نمایانی داشتند. از سوی دیگر مخالفان مصدق با تکثیر فرامین شاه درباره عزل مصدق و انتصاب زاهدی به مقام نخست‌وزیری، مصدق را به کودتا و تمرد از فرمان شاه متهم ساخته و حکومت او را غیرقانونی خواندند. در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد تظاهراتی که به طرفداری از حکومت مصدق در تهران صورت گرفت بیشتر رنگ و بوی کمونیستی داشت و شعارهایی به طرفداری از استقرار جمهوری دمکراتیک، که همان اصطلاح رایج جمهوری‌های کمونیستی است، داده می‌شد. در تحقیقی که به آن اشاره شد، نویسنده که با گروهی از کارکنان سیا و اعضای وزارت خارجه آمریکا که مستقیماً در جریان طرح براندازی مصدق بوده‌اند ملاقات و مصاحبه کرده است، به افشای نقش سیا در براه انداختن این تظاهرات پرداخته و می‌نویسد عوامل ایرانی سیا (که نویسنده آنها را بنام‌های رمز «نرن» و «سیلی» معرفی می‌کند) دستجات متعددی را اجیر کرده و «روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرم‌هایی که در آنها شاه توبیخ و سرزنش شده بود، در خیابانهای تهران به راه‌پیمایی پرداختند. این جمعیت توده‌ای «قلابی» که عصر روز قبل مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها وسیله یکی از مأموران سیا به نرن و سیلی پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده‌ایها، موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی‌خبر از نقش سیا در ایجاد این تظاهرات و هدف آنها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم‌آواز شدند. آنها مجسمه‌های شاه و پدرش را پایین کشیدند و به مقبره رضاشاه هجوم بردند. این تظاهرات روز بعد نیز ادامه یافت، به نحوی که هندرسون سفیر آمریکا در تهران درخواست کرد نیروهای پلیس که در قرارگاه‌های خود ناظر

۴۶- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲- بقلم مارک. ج. کازبووسکی. ترجمه سرهنگ غلامرضا

اوضاع بودند برای پراکنده کردن تظاهرکنندگان وارد عمل شوند... در این موقع دکتر مصدق تصمیمی گرفت که سرانجام آن شوم و سرنوشت‌ساز بود، این تصمیم موافقت با درخواست سفیر آمریکا برای پراکنده ساختن تظاهرکنندگان بود. سران حزب توده نیز اعضای خود را از خیابانهای تهران فراخواندند. روز چهارشنبه (۲۸ مرداد) بسیاری از افراد پلیس به مخالفان پیوستند. توده‌ایها نیز افراد خود را از معرکه دور نگاه داشته و خیابانها را تخلیه کردند. بدین ترتیب نیروئی برای مقابله با طرفداران زاهدی که آنروز در خیابانها بودند وجود نداشت...»^{۴۷}

«ژرار - دو ویلیه» نویسنده فرانسوی که قبلاً نیز به بعضی از مطالب کتاب او درباره شاه اشاره شد درباره ملاقات هندرسون سفیر آمریکا با دکتر مصدق در روز ۲۷ مرداد شرح مفصلی نوشته و پس از اشاره به این مطلب که دکتر مصدق در آنروزها دچار یک حالت سردرگمی و بحران عمیق روحی شده بود، می‌نویسد وقتی که هندرسون خطر جدی مسلط شدن توده‌ایها و عواقب مصیبت‌بار آنها برای ایران یادآوری کرد و از مصدق خواست که از ادامه تظاهرات و تحریکات حزب توده جلوگیری کند، دکتر مصدق، شاید به این امید که با اجابت این درخواست سفیر آمریکا زمینه را برای تغییر سیاست آمریکا در ایران فراهم سازد فوراً تقاضای او را پذیرفت و در حضور سفیر آمریکا دستور جلوگیری از تظاهرات توده‌ایها را صادر کرد. هندرسون به محض مراجعت از خانه دکتر مصدق با کیم روزولت (مجری طرح براندازی مصدق) و زاهدی نخست‌وزیر منصوب شاه ملاقات کرد و هر سه به این نتیجه رسیدند که وقت عمل فرا رسیده است. «ژرار دو ویلیه» اضافه می‌کند که کمی بعد از ملاقات هندرسون با مصدق، لاورنتیف^{۴۸} سفیر شوروی، که در آنروزها بیش از همه سفیران خارجی با دکتر مصدق محشور بود، به او تلفن کرد و درباره موضوع ملاقات سفیر آمریکا با وی سئوالاتی را عنوان نمود. دکتر مصدق که از این تلفن به نفوذ جاسوسان شوروی در خانه خودش پی برده بود از افشای موضوع مذاکرات خود با سفیر آمریکا خودداری نمود و گفت مطلب مهمی نبوده

۴۷- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - بقلم کازبوسکی. ترجمه سرهنگ غلامرضا نجانی...

است! ۲۱

نکته مهم دیگری که بر ابهام قضیه می‌افزاید اینست که دکتر مصدق نه فقط با دستور جلوگیری از ادامه تظاهرات توده‌ایها آنها را در روز مرنوشت‌ساز ۲۸ مرداد از صحنه خارج کرد، بلکه از طرفداران خود هم خواسته بود که در آن روز در خانه‌های خود بمانند. دکتر انور خامه‌ای به نقل از خلیل ملکی که از یاران و طرفداران پروپا قرص مصدق بود می‌نویسد «مصدق به همه طرفداران خود دستور داده بود که کوچکترین اقدامی نکنند. حتی از خانه بیرون نیایند چون او از توطئه اطلاع دارد و بوسیله قوای انتظامی جلوی آنها را خواهد گرفت و کودتا را درهم خواهد شکست. ملکی طبق توصیه مصدق همه اعضای حزب خود را از شهر بیرون فرستاده بود و جز یکی دو نفر محافظ در باشگاه حزب نگذاشته بودند... چرا مصدق چنین دستوری داده بود؟ این معماست که هنوز برای من حل نشده است!» ۵۰

دکتر مصدق حتی دستی را که در حساس‌ترین لحظات از طرف آیت‌الله کاشانی بطرف او دراز شده بود رد کرد و اخطار و هشدار او را درباره خطر قریب‌الوقوع کودتا نادیده گرفت. آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای که به تاریخ ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، به‌عنوان دکتر مصدق فرستاده به خطر «وقوع حتمی یک کودتا» اشاره کرده و او را به همکاری برای دفع این خطر دعوت می‌نماید. متن این نامه به لحاظ اهمیت و سندیت آن عیناً درج می‌شود:

۲۷ مرداد. حضرت نخست‌وزیر معظم جناب آقای دکتر مصدق دام اقباله

عرض می‌شود. گرچه امکانی برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض‌ورزیها و بوق و کرنای تبلیغات، شما خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقاء آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازیهای اخیر بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی تیرکذائی یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و فهرمانانه بروید. حرف اینجانب را درخصوص

49- Gerard de Villier - L'Irresistible Ascension de Mohammad

Reza Shah D'Iran pp 241-242.

۵۰- از انشعاب تا کودتا (جلد سوم خاطرات دکتر انور خامه‌ای) - انتشارات هفته ۱۳۶۳.

اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید. خانام را سنگ‌باران و باران و فرزندانم را زندانی فرمودید. مجلسی را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه‌گاهی برای این ملت گذاشته‌اید، زاهدی را که من با زحمت در مجلسی تحت نظر و قابل کنترل نگاه داشته بودم با لطائف‌الحیل خارج ساختید و حالا همانطور که واضح بود در صدد کودتاست. اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و بظاهر فه‌رمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندی‌سن هم گوشزد کردم که آمریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بدست جنابعالی و بصورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد این ثروت ما را به‌چنگ آورد، و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با همه بدیهای خصوصی نسبت به‌خودم، از وقوع حتمی یک کودتا وسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد. اگر برآستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما سیدمصطفی و ناصرخان قشقائی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه ما رحم فرماید. ایام بکام باد - سیدابوالقاسم کاشانی

دکتر مصدق در پاسخ آیت‌الله کاشانی پاسخ کوتاه و اهانت آمیزی به این شرح نوشته و بوسیله کسی که نامه آیت‌الله را برای او آورده بود می‌فرستد « ۲۷ مرداد - مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن سالمی زیارت شد. اینجانب مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم والسلام. دکتر محمد مصدق».

نامه آیت‌الله کاشانی به دکتر مصدق، (هرچند درباره اصالت آن تردیدهائی ابراز شده است) فرصت مناسبی برای دکتر مصدق بود که در آن شرایط حساس بار دیگر دست دوستی و اتحاد به آیت‌الله کاشانی بدهد و با استفاده از نفوذ معنوی او نقشه‌های دشمنان را خنثی نماید. بی‌اعتنائی به این نامه و دستور خودداری از مقاومت به طرفداران، این ظن را تقویت می‌نماید که دکتر مصدق، خود از عاقبت کار بیمناک شده و یا دیگر آمیدی به موفقیت در راهی که در پیش گرفته بود نداشت. خود او درباره وقایع آخرین روزهای حکومت خود می‌نویسد «همه می‌دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هرچه زودتر به ایران مراجعت فرمایند و